



پیغام عشق

قسمت هفتصد و پنجم





با سلام خدمت همه دوستان

همت

همت یعنی چه؟ همت یعنی این که من واقعاً، خالصانه و صادقانه می‌خواهم دید قبلی‌ام را کنار بگذارم و از تمام چیزهایی که مثل وزنه به پایم بسته شده است و از آن‌ها خوشبختی می‌خواهم، خودم را آزاد کنم. همت یعنی این که من صادقانه می‌پذیرم که اشتباه کرده‌ام. همت یعنی تردیدی ندارم، شکی ندارم که اشتباه کرده‌ام و الآن دیگر نمی‌خواهم خود را ملامت کنم و وقت را باز هم تلف کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۶۹

هین مگو فردا، که فرداها گذشت

تا بکلی نگذرد ایام کشت

همت یعنی این که از ته دل می‌خواهم همانیدگی را بیندازم و این طور نیست که یک امیدی هم به بهبود وضعیت همانیدگی‌ها داشته باشم. اگر در یک رابطه پر از درد هستم، واقعاً از ته دل می‌خواهم بیندازم، نه این که شصت درصد می‌خواهم بیندازم ولی چهل درصد امید به بهتر شدن همانیدگی داشته باشم. همت یعنی این که اگرچه من می‌دانم انداختن همانیدگی‌ها سخت است و درد دارد، ولی من می‌خواهم درد هشیارانه بکشم تا پخته شوم و آزاد شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

بانگ می‌زد آتش ای گیجانِ گول

من نی‌ام آتش، منم چشمه قبول

همت یعنی این که من دیگر خسته شدم. از این زندگی توهمی با دید من ذهنی خسته شدم. خسته شدم از بس دنبال چیزها و آدم‌ها دویدم و از آن‌ها خوشبختی خواستم و آن‌ها ندادند. خسته شدم از این که هر کاری می‌کنم و هر حرفی می‌زنم،



منجربه درد می‌شود. خسته شدم از رابطه‌هایی که براساسِ من‌ذهنی بود. خسته شدم از این‌که با هر بادی که می‌وزد، به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۴۵

باز خر، ما را ازین نفسِ پلید

کاردش تا استخوانِ ما رسید

همت یعنی این‌که من واقعاً الآن می‌پذیرم که درونم پر از همانیدگی‌ست. می‌پذیرم که هر لحظه به‌دنبال تأیید و توجه گرفتن و بهتر بودن هستم، می‌پذیرم که حسود هستم، می‌پذیرم که دوست ندارم دیگران بهتر از من باشند، می‌پذیرم که درونم انواع دردهاست، ولی الآن می‌خواهم فضا را باز کنم، می‌خواهم تسلیم شوم و از هیچ چیزی نمی‌ترسم. همت یعنی این‌که دیگر رویِ خوش به همانیدگی‌ها نشان نمی‌دهم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲

اگر خواب آیدم امشب، سزای ریشِ خود ببند

به جای مَفرَش و بالین همه مُشت و لَگد ببند

همت یعنی این‌که دیگر به من‌ذهنی رو نمی‌دهم و اجازه نمی‌دهم که دوباره، کار کردن روی خود و خواندن آیات مولانا را تبدیل به یک همانیدگی کند و از آن تأیید و توجه بگیرد. دیگر اجازه نمی‌دهم که من‌ذهنی از معنویت هم یک تصویر ذهنی بسازد و بخواهد از آن هویت بگیرد، بلکه در این کار صادق هستم.

همت یعنی این‌که دیگر نمی‌خواهم دید من‌ذهنی را مراعات کنم. وقتی من‌ذهنی می‌گوید برو در کار دیگران دخالت کن، دیگر نمی‌خواهم مراعات کنم. چون مراعات کردن باعث می‌شود همراه من بماند، و اگر همراه من بماند، آرزوی مرگ خواهم کرد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۰۸

آن مراعاتِ تو، او را در غلطها افکند

پس مُلازم گردد او، وز غصّه وِیلاتی کنی

همت از درون می آید، از فضای باز شده می آید، این طوری نیست که ذهناً بگوییم از شنبه شروع می کنیم. اگر تمام تمرکزمان را روی خودمان بگذاریم و حواسمان را جمع کنیم و به صورت ناظر ذهنمان را نگاه کنیم و ببینیم که چه فکرهایی می کند و چه کارهایی می کند، در این صورت روز به روز همت ما بیشتر می شود. چون وقتی فضا را باز می کنیم و ذهن را می بینیم، متوجه می شویم که این من ذهنی ما نیستیم و ارزش یک ثانیه نگه داشتن هم ندارد، ارزش مراعات کردن ندارد، در انداختنش یک درصد هم شک نمی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۴

چون جَوالی بس گرانی می بَری

ز آن نباید کم، که در وی بنگری

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۷۵

که چه داری در جَوال از تلخ و خَوش؟

گر همی ارزد کشیدن را، بگش

این دو بیت می گوید که اگر کیسه بسیار سنگینی از همانیدگی ها و دردها را در مرکزمان حمل می کنیم، حداقل باید آن را باز کرده و به محتویات آن نگاه کنیم و بدانیم که با خود چه چیزی را حمل می کنیم و اگر ارزش حمل کردن آن را به دوش بکشیم.



وقتی اشعار مولانا را می‌خوانیم، فضا در درونمان باز می‌شود و همت پیدا می‌کنیم. چون مولانا می‌گوید زندگی با من ذهنی یعنی مورد تجاوز قرار گرفتن، یعنی مرده صید کردن، یعنی بازی که موش شکار می‌کند.

مولانا در جاهای مختلف درباره همت صحبت کرده است. در دفتر ششم، ابیات ۱۳۴ تا ۱۳۶ می‌گوید پرندۀ با پر به آشیانۀ خود می‌پرد. پر انسان، همت است، تو به همت انسان‌ها نگاه کن. می‌گوید باز اگر بی‌نظیر هم باشد، اگر صیدش موش باشد حقیر است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۴

مرغ با پر می‌پرد تا آشیان

پر مردم همت است ای مردمان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵

عاشقی کالوده شد در خیر و شر

خیر و شر منگر، تو در همت نگر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶

باز، اگر باشد سپید و بی‌نظیر

چونکه صیدش موش باشد شد حقیر

ما هم به‌عنوان انسان باز هستیم، بی‌نظیر هستیم، ولی اگر چیزها و همانیدگی‌ها شکار ما باشند، حقیر می‌شویم. وقتی یک نفر یک حرف بدی به ما می‌زند و ما تا بیست سال آن حرف را فراموش نمی‌کنیم، شکارمان موش است. وقتی سلامتی‌مان، شادی‌مان، عقلمان و چیزهای بارز شمان را به‌خاطر همانیده بودن با یک نفر از دست می‌دهیم، شکار موش کرده‌ایم. وقتی به یک نفر صرفاً به‌خاطر همانیدگی‌هایش احترام خاص می‌گذاریم، صید موش کرده‌ایم. وقتی مدرک لیسانس، فوق



لیسانس یا دکترا داریم و فکر می‌کنیم که به‌خاطر این مدرک‌ها از دیگران برتر هستیم، در این صورت صید موش کرده‌ایم. بازی هستیم که موش صید کرده‌ایم، چون از مدرک ارزش قرض کرده‌ایم، وگرنه خودمان می‌دانیم که چیزی بلد نیستیم. همین‌طور در بیت ۱۴۳۸ دفتر سوم داریم که تو به ضعیف بودنت که من ذهنی القا می‌کند نگاه نکن، بلکه به همتت توجه کن که تو یک انسان شریف هستی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۸

منگر آن که تو حقیری یا ضعیف

بنگر اندر همت خود ای شریف

همت یعنی این که من درک کرده‌ام که همه ما انسان‌ها یکسان هستیم و فرقی با هم نداریم و ارزش به همانیدگی‌ها نیست، بنابراین به این چیزها توجه نمی‌کنم و فقط در طلب آب حیات هستیم، چرا که می‌دانم سخت خشک‌لب هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۹

تو به هر حالی که باشی می‌طلب

آب می‌جو دائماً ای خشک‌لب

با تشکر

فرشاد

بنام خدا و عرض سلام و ارادت خدمت همه همراهان عزیز

نکات مهمی از بیانات پدر بزرگوار در برنامه ۹۰۳

(۱) منظور از آمدن ما به این جهان زنده شدن ما به بی‌نهایت و ابدیت خداست؛ یعنی باید از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تغییر کنیم. پس اگر ابیات مولانای عزیز را می‌خوانیم و یا به برنامه گنج حضور گوش می‌دهیم، صرفاً برای تغییر وضعیت‌های بیرونی ما نباشد. چون به محض درست شدن اوضاع بیرونی و یا خوب شدن حالمون دست از کار روی خود می‌کشیم.

(۲) من ذهنی ما ممکن است بیدار شدن به زندگی را به حساب خودش بگذارد و یک پارک ذهنی درست کند و معنویت را هم جزو پارک خود کند، در حالی که ما باید بکوشیم این پارک من ذهنی را خراب کنیم.

(۳) با مقاومت کردن به آن‌چه ذهن در این لحظه نشان می‌دهد، قربانی اتفاق نشویم و تصور نکنیم که زندگی گرفتن از وضعیت‌ها همان منظور اصلی خداوند است. در این صورت هشیاری جسمی را تقویت می‌کنیم و به زمان مجازی گذشته و آینده می‌رویم که از خاصیت من ذهنی است.

(۴) وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، مرکز عدم چون در جست‌وجوی خودش هست شروع به وسیع شدن می‌کند؛ در نتیجه به‌سوی جهات مختلف در دنیا که همان جهاتی است که فکرهایمان و همانیدگی‌ها ما را به آن جهات می‌کشند نمی‌رویم. در نهایت من ذهنی ما به هم می‌ریزد و ما به زندگی زنده می‌شویم. اما اگر به‌سوی جهاتی که فکرها نشان می‌دهند برویم، خداوند آن سو را می‌بندد؛ یعنی ما با مواجه شدن با دردها متوجه می‌شویم که زندگی در آن جهات نبود و نباید آن افکار همانیده در مرکز ما قرار می‌گرفت. پس آگاه باشیم که به هر جهاتی کشیده شویم دچار بلا می‌شویم تا خدا ما را به‌سوی بی‌جهات که خودش هست بکشد.

(۵) اگر ما به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجه نکنیم و چیزی نخواهیم، دم ایزدی که به‌سوی ما می‌آید را می‌گیریم و این دم همه چیز به ما می‌دهد؛ نه از طریق علت‌های بیرونی، بلکه با کن‌فکانش و بدانیم که هر علتی را که ذهن نشان می‌دهد سبب است و ما را به دام ذهن بیشتر می‌اندازد.

(۶) خداوند در هر انسانی به‌صورت خاصی که مختص اوست، خودش را آشکار می‌سازد. بنابراین هرکسی باید ناظر من‌ذهنی خودش باشد و روی خودش کار کند. باید اقرار کند که همانندگی دارد و اشتباه کرده است و این دردها را ایجاد کرده؛ نه این که خود را با دیگران مقایسه کند و ببیند که چقدر به خدا زنده شده است چون در این صورت بیشتر در ذهن می‌ماند.

(۷) دردها و گرفتاری‌های ما مهمان ما هستند. ما نباید به‌عنوان هشیاری با آن‌ها ستیزه کنیم؛ زیرا به محضی که اعتراض می‌کنیم، ممکن است مدت اقامت این مهمان‌ها را تمديد کنیم.

(۸) عواملی که سبب می‌شوند ما دچار جبر من‌ذهنی شویم و تغییر کردن ما سخت شود عبارتند از:

* ما به علت «می‌دانم‌های» خود حس نیاز به دانش معنوی نداریم؛ در نتیجه ایرادهای خود را نمی‌بینیم و در رفع آن‌ها هم نمی‌کوشیم.

* ما با کارافزایی و مشغول شدن به کارهای بیهوده دردهای خود را می‌پوشانیم و خود را به بی‌حسی می‌زنیم؛ یعنی درواقع ایرادهای خود را انکار می‌کنیم و برای رفع این ایرادها درد هشیارانه نمی‌کشیم.

* ما تصور می‌کنیم همیشه باید به این زندگی پر از درد ادامه دهیم و راهی برای نجات ما وجود ندارد. حتی این دردها و وضعیت‌های ما به‌خاطر جامعه، خانواده و علت‌های بیرونی است. پس دچار جبر من‌ذهنی هستیم و اعتقادی به تغییر در خود نداریم.



🌸 صادق نبودن در این راه معنوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۵

چون نبودش تخمِ صدقی کاشته

حق برو نسیانِ آن بگماشته

🌸 طلب حقیقی نداشتن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۷۹

در طلب زن دایماً تو هر دو دست

که طلب در راه، نیکو رهبر است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۵

جهد کن تا این طلب افزون شود

تا دلت زین چاهِ تن بیرون شود

همان طور که برای امور مادی و به دست آوردن چیزهای مادی طلب داریم و موفق می شویم، در راه معنویت هم باید طلب واقعی داشته باشیم و قانون جبران را رعایت کنیم و از تمام امکانات مادی و ذهنی و جسمی استفاده کنیم تا به خدا زنده شویم.

۹) علت ناامیدی ما در راه معنوی این است که از طریقِ من ذهنی خود می خواهیم از دستِ من ذهنی مان آزاد شویم؛ مثلاً فقط، صرف خواندن کتاب ها و رفتن به کلاس های معنوی مختلف یا هر کار ذهنی دیگر نمی توان تغییر کرد، بلکه باید با فضاگشایی درست و پرهیز و تسلیم واقعی از دردها و من ذهنی خلاص شویم. و چون مقاومت و قضاوت داریم رها نشده و ناامید می شویم.



۱۰) ما نباید موضوع زنده شدن به بی‌نهایت خدا را جزو اهداف زمانی خود بدانیم و نباید این عمل را به تأخیر بیندازیم. این کار یک موفقیت در زمان مجازی نیست، بلکه کاری است که باید این لحظه صورت بگیرد و یک تبدیل شدن هست. باید در این راه صادق باشیم، تسلیم کامل شویم، ایرادهای خود را ببینیم و اقرار کنیم، از درد هشیارانه فرار نکنیم و طلب حقیقی داشته باشیم.

حال باید اقرار کنم که خودم خیلی وقت‌ها درد هشیارانه نکشیدم و کارهایم را عجولانه انجام دادم و دریافتم که طلب من هم ذهنی بود. خیلی وقت‌ها کارافزایی می‌کنم و کارهایم طولانی می‌شود و حتی به جسمم هم آسیب می‌رسانم. مثلاً در این هفته مهمان داشتم و با کارهای بیهوده، قضا هم اتفاقاتی را سر راهم گذاشت ولی خوشبختانه صبرم خوب بود و غم به خودم راه ندادم.

با سپاس فراوان،

مهردخت از چالوس



به نام خدا

سلام و عرض ادب خدمت استاد عشق و همراهان عزیز 🌹

«گپی خودمانی با خویشان عشقی‌ام»

دوستان عزیز، آقای شهبازی پدر مهربانمان می‌فرمایند: مولانا غزل‌هایش را بسیار ساده و روان سروده‌اند و کاملاً درست می‌فرمایند؛ ولی من با عذرخواهی از مولانای جان بدون اغراق می‌گویم، اگر تفسیرهای زیبا و کاربردی و رمزگشایی‌های بی‌نظیر آقای شهبازی نبود، بنده حقیر هیچ درکی از این ابیات ناب نداشتیم و بدون شک نمی‌توانستیم چندین ساعت بی‌وقفه پای برنامه‌های زنده بنشینیم و مطالب را با وجود وزوزهای من‌ذهنی که می‌گوید تکراری هستند بنویسم. دوستان اعتراف می‌کنم که روی آوردن من به این برنامه برای کم شدن دردهای من‌ذهنی‌ام بود، متأسفانه از خداوند همه‌چیز می‌خواستم الا خودش و با بیت زیر کاملاً بیگانه بودم!!

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

🌹 از خدا غیر خدا را خواستن

ظنّ افزونی ست و، کَلّی کاستن 🌹

پدر مهربانم دوستان پُرمهرتان را می‌بوسم و همیشه قدردان زحماتتون هستم که راه درست زندگی کردن را به ما می‌آموزید. اگر این برنامه نبود نمی‌دانم که زندگی‌ام چه وضعیتی می‌داشت، فقط می‌دانم که غرق در غم و اندوه و رنج و عذاب من‌ذهنی می‌بودم. چون از آن دسته آدم‌هایی بودم که همیشه منتظر زمان و مکان خاصی بودم که پیش بیاید و با ناله و زاری به درگاه خدا دعا کنم، آن هم از فضای مسموم و همانیده من‌ذهنی که خدایا اینو بده، اونو بگیر. این همانیدگی همیشه پایدار بماند، اون همانیدگی زیادتر شود و به اصطلاح پارک من‌ذهنی‌ام اونجوری که دوست دارم چیده



شود. غافل از این که زندگی قانون جنگل هست و هرطور که دلش بخواهد با نیروی کن فکان خود همانیدگی‌های ما را مورد حمله قرار می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۸

من اگر نالم، اگر عذر آرم

پنبه در گوش کند دلدارم

قبل آشنایی با برنامه گنج حضور اگر به یکی از نقطه‌چین‌های مرکز مآسبی می‌رسید، دنبال علل و اسباب‌های بیرونی بودم. فکر می‌کردم چه گناه بزرگی کرده‌ام که خدا دارد از من انتقام می‌گیرد. نمی‌دانستم که بزرگ‌ترین گناه، مرکز همانیده و فراموش کردن پیمان الست می‌باشد. گرچه که هر روز افتان و خیزان‌های زیادی را تجربه می‌کنم اما به شکرانه آشنایی با مفاهیم عمیق معنوی این راه را ادامه می‌دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

🌹 لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب

سوی او می‌غیژ و، او را می‌طلب 🌹

چراکه ایمان دارم خداوند این فضاگشایی ناقص و آسفتگی مرا از مرکز همانیده دست نخورده بیشتر دوست دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹

🌹 دوست دارد یار، این آسفتگی

کوشش بیهوده به از خفتگی 🌹



اکنون سپاسگزار و شاکر خداوند هستم که بر من منت نهاد و مرا به این برنامه دعوت کرد. شکر بابت این برنامه و آقای شهبازی. شکر بابت ریب‌المنونی که یکی از تیرک‌های زندگی‌ام را کشید و با بینش امروزم، آن را از طرف خدا می‌دانم برای بیداری من. شکر بابت تغییرات خواهرم که از ارتعاش او من که غرق در همانیدگی‌ها بودم به این برنامه روی آوردم. شکر که اندکی از منجلا ب من ذهنی بیرون آمده‌ام. شکر که تا حدودی دست از خبر و سنی کردن خانواده‌ام برداشته‌ام. شکر که قانون انصتوا را همیشه به یاد دارم و اجازه نمی‌دهم من ذهنی‌ام به جای هرکس حرف بزند و اظهار نظر کند.

شکر بابت این که دست از دروغ‌های مصلحتی برداشته‌ام. شکر که وقتی گول من ذهنی‌ام را می‌خورم و به غیبت و قضاوت می‌افتم، بعد از آن حالم بد می‌شود و درد هشیارانه زیادی می‌کشم. شکر بابت این که در خیلی از موارد من ذهنی‌ام را می‌گیرم و رسوایش می‌کنم. شکر که از زرنگ‌بازی‌های من ذهنی‌ام بیزارم و شکرهای زیادی که زبانه قاصر از بیان آن‌هاست. به قول مولانای جان:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۱۵

🌹گر سرِ هر موی من یابد زبان

شکرهای تو نیاید در بیان 🌹

با تشکر از استاد عشق و این برنامه انسان ساز و دوستان همراه 🙏🌹

با احترام،

رضوان از تهران

با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور

غزل ۶۱۳

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۱۳

زین مردمِ کار افزا، زین خانه پر غوغا

عیسی نخورد حلوا، کاین آخرِ خر آمد

مردم کارافزا هستند چون من ذهنی دارند. ما به طور فردی من ذهنی درست کردیم و از فکری به فکر دیگر می‌رویم و با هم‌نشینی با من‌های ذهنی دیگران، من ذهنی ما بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. در نتیجه غوغایی در سر ما به وجود می‌آید و قدرت تشخیص و انتخاب خود را از دست می‌دهیم و تنها نشت باریکی از آب زندگی به ما می‌رسد. در حالی که درون ما، چشمه برکت و شادی وجود دارد ولی به دلیل کارافزایی مردم و خودمان آن را بسته‌ایم. ما اجازه نمی‌دهیم با فضاگشایی، زندگی خردش را به فکر و عمل ما بریزد، در نتیجه زندگی را تبدیل به مانع، مسئله، دشمن و دردها کرده و سرمایه‌گذاری می‌کنیم و روز به روز حالمان، روابطمان، اوضاعمان بد و بدتر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۲۹۸ و ۴۲۹۹

گفت مادر: تا جهان بوده‌ست از این

کار افزایان بُدند اندر زمین

هین تو کار خویش کن ای ارجمند

زود، کایشان ریش خود برمی‌کنند

مادر به کره اسب می‌گوید: تو توجه به سوت دیگران نکن. انسان‌هایی که می‌خواهند حواس تو را پرت کنند و تو را بترسانند، کارافزایانی هستند که همیشه بوده‌اند. این‌ها روزگار خود را تلف می‌کنند. وقتی کره اسب خودش بلد است آب بخورد دیگر احتیاج به سوت زدن ندارد.

در این‌جا ما باید قدرت تشخیص و انتخاب خود را به کار بیندازیم که آیا می‌گذارم توجه زنده این لحظه را سوی کارافزایان بگذارم و من هم کارافزا شوم یا به آن‌ها اهمیت نمی‌دهم و کار درست خود را انجام می‌دهم؟ مولانا می‌فرماید چرا حرفی را که نباید بزنی و ضرورتی ندارد را می‌زنی که باعث رنجش خودت یا دیگران شوی؟ چرا کاری که به تو مربوط نیست را انجام می‌دهی و چون از پشش بر نمی‌آیی آن کار خراب می‌شود و تو ناراحت می‌شوی؟ کاری که در عرض پنج دقیقه می‌شود انجام داد را پنجاه دقیقه طول می‌دهی؟ چرا می‌گویی بادم و می‌دانم؟ سال‌ها است که افسانه به کارافزایان توجه داشته و از آن کاری که می‌دانست درست است دست کشیده و خود نیز یک کارافزای تمام عیار شده بود ولی خوشبختانه مولانا مرا آگاه کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۰

وقت، تنگ و، می‌رود آب فراخ

پیش از آن کز هجر گردی شاخ، شاخ

فهمیدم فرصت‌های زیادی را از دست دادم حدود هفت سال است مولانا و جناب شهبازی همراه من شده‌اند، و چراغ من شده‌اند. گرچه هنوز کارافزا هستم ولی کارافزایی خود را می‌بینم و مقصر را خود می‌دانم. از دست خودم ناراحت می‌شوم، نه از دیگران.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۱

شهره کاریزی ست پُر آبِ حیات

آبِ گَش، تا بَرَدَمَد از تو نبات

افسانه شهره کاریز را یافته است. برنامه گنج حضور با ابیات مولانا، مرا چشمی دیگر، بینشی دیگر داد تا جهان را با دیدی که تابه حال تجربه نکرده بودم ببینم. گیاهانی سبز از من رویید، یکی از آن‌ها این که از کسی بدم نمی‌آید، حتی اگر از طرف او توهینی بشنوم و این به نظر من معجزه است که همان زیرورو شدن مرکز م است.

اگر این را به یک من ذهنی بگویم، می‌گوید چطور ممکن است؟ یا بی‌غیرتی یا بی‌خیال و دنده پهن ولی این را من می‌دانم که مولانا مرکز مرا زیرورو کرده. چطور ممکن است کسی که با مولانا قرین شده و زیرورو شدن مرکزش را دیده بخواد از این راه دست بکشد و دوباره به من ذهنی پر از ایراد و اشکال و نفرت و خشم و رنجش و کینه و حسادت و ... برگردد که مولانا می‌فرماید چنین مرکزی آخر، خر است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۰۸

کار آن کارست ای مشتاق مست

کندر آن کار، ار رسد مرگت، خوش است

کار واقعی که کم‌ترین ضرر به ما و دیگران وارد می‌شود این است که، صبح که بیدار می‌شویم هر لحظه درمقابل هر کاری، هر حرفی، هر اتفاقی که برای ذهن خوش‌آیند و ناخوش‌آیند است فضا باز کنیم، بدون قضاوت، خوب و بد نکنیم. من ذهنی از بی‌واکنشی کوچک می‌شود و در اثر ادامه می‌میرد و ما آزاد می‌شویم. بی‌واکنشی نشان صادق بودن ماست و این کار سخت است، درد هشیارانه را با کمال میل بکش. به حرف کارافزایان دوستان و خویشان گوش نده، چون



می‌دانی آن‌ها من‌ذهنی دارند و بدان حرف مردم همان طوفان نوح است که تو را غرق خواهند کرد. بزرگانی مثل مولانا را راهنمای خود کن زیرا آن‌ها به تو کمک می‌کنند سوار کشتی یکتایی شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۲۲۵ و ۲۲۲۶

هر ولی را نوح و کشتیان شناس

صحبتِ این خلق را طوفان شناس

کم‌گریز از شیر و اژدرهایِ نر

ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست.

با سپاس فراوان،

افسانه، اصفهان



به نام عشق

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گر قضا پوشد سیه، همچون شبّ

هم قضا دستت بگیرد عاقبت

قضا و تقدیر الهی این طور طراحی کرده که انسان برای مدتی به جهان فرم برود و عینک‌های هم‌هویت‌شدگی به چشمش بزند و جدایی را تجربه کند. این تجربه جدایی همراه با درد است تا انسان را بیدار کند و دوباره آگاهانه به سمت او برگردد و با عینک بی‌فرمی دنیا را تماشا کند. ولی اگر متوجه قضای الهی نشود یا متوجه شود ولی مقاومت و قضاوت کند دردها شدید و شدیدتر می‌شوند. درحقیقت قضای الهی با ایجاد دردهای بیشتر، قصد کمک به انسان را دارد. زندگی مشتاق ماست. می‌خواهد ما مرکزمان را خالی از همانیدگی‌ها کنیم تا به ما دسترسی پیدا کند و خرد خود را از طریق ما بیان کند. هرچه خواب همانیدگی‌های ما عمیق‌تر، تیرهای زندگی دردناک‌تر.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱

از کَرَمِ دان اینکه می‌ترساندت

تا به مُلکِ ایمنی بنشاندت

خدا شما را می‌ترساند تا به شما بفهماند به چیزهای آفل چسبیده‌اید. غصه‌ها، دردها و ترس‌ها آمده‌اند تا به من بگویند اشکال دارم، زرنگم، صادق نیستم، در خواب همانیدگی‌ها فرورفته‌ام، وجودم سرد و سنگین شده است. اگر تیرهای قضا به من نخورد من چگونه متوجه کج‌کاری خودم شوم؟ چگونه به سرزمین امن سفر کنم؟ چگونه اعتیاد به جهان فرم را ترک کنم و چگونه تسلیم شدن را یاد بگیرم؟



پس شکرگزار می‌شوم و هر لحظه منتظرم تا تیر قضا همانیدگی‌هایم را به من نشان دهد. دردها از راه نمی‌رسند تا مرکز ما باشند و تا ابد ما را به رنج و غم گرفتار کنند. دردها آدرس خانه امن خداوند را به ما می‌دهند. شرط ورود به خانه امن دوست، فضاگشایی و پذیرش بی‌قید و شرط اتفاق این لحظه قبل از قضاوت است. ستیزه و مقاومت با فرم این لحظه، مانع گشوده شدن در خانه دوست می‌شود و ما را دوباره در کوچه پس کوچه‌های ذهن سوزان سرگردان و غم‌زده می‌کند. پس بهتر است هرچه زودتر دست از شیطنت‌های خود برداریم و تسلیم امر او شویم تا شیرۀ زندگی نصیبمان شود و از درد و رنج فراق رهایمان کند.

با سپاس فراوان

طاهره از بندرعباس 💎



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

